

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۶۲

تاریخ: دوشنبه ۱۴۰۲/۱۱/۲۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

۵- مشتق

سؤالی شده که در مثال «ان اشکر لی» و مثال «و کن من الشاکرین» به لحاظ ظهور و امتثال چه فرقی با هم دارند؟ هم چنین مثال «و لا تخاطبني فی الذین ظلموا» و مثال «و لا تخاطبني فی الظالمین» به لحاظ ظهور و امتثال چه فرقی با هم دارند. اگر توضیح کوتاهی من راجع به این سؤال بدهم خوب است. فاضلی که این سؤال را کرده اند در واقع سؤالشان این است که ما گاهی با یک لفظ مشتق مواجهیم. گاهی به جای لفظ مشتق با یک مرکب، با یک هیأت مواجه هستیم. از آن جایی که بحث ما در مشتق است برای ایشان این سؤال پیش آمده. مثال خوبی هم انتخاب کرده است. «ان اشکر لی». شاکر من باش؛ اما جای دیگری گفته بشود «و کن من الشاکرین»؛ یعنی وصف مشتق. خب کسی که بحث از مشتق می کند این دو ممکن است سؤال بشود. شما که بحث از مشتق کردید؛ ماهها و تا می شد مطلب آوردید؛ اما این دو با هم فرق می کند یا نه؟ جایی که وصف مشتق باشد، جایی که فعل یا هیأت باشد مثلاً. شما در قرآن نگاه کنید. یک مشرک دارید: و لَّا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ ... و لَّا تُنْكَحُوا الْمُشْرِكِينَ؛ اما بعضی وقت ها هست که به جای مشرک الذین اشرك است و به جای مشرکین الذین اشركوا است. این ها با هم فرق دارد؟ دوستان این سؤال را کرده اند. سؤال خوبی است. این بحث را ما داریم. اگر برسیم فردا وارد می شویم. یعنی این چیزی نیست که من در قالب سؤال و جواب [بیان کنم]؛ اما سؤال را مطرح کردم که برای ذهن شما هم آشنایی پیدا بشود. در ذهن خیس بخورد. ان شاء الله جزء بحث هایی است که در خود کلاس مطرح می شود. فاضل محترم هم منتظر باشند.

برویم سراغ شش امری که آقای خراسانی مطرح فرمودند. عنوان بحث این است: فی اعتبار قیام المبدأ بما یجری علیه المشتق و حده علی افتراض الاعتبار. البته این عنوان از ما است؛ ولی از مطلب کفایه گرفته‌ایم. یک بار دیگر این عبارت را نگاه کنید. نباید برای شما سخت باشد. فی اعتبار قیام المبدأ بما یجری علیه المشتق و حده علی افتراض الاعتبار. در این عبارت ما یک مبدأ فرض کردیم، مثلاً ضرب. یکی هم ما یجری علیه المشتق که ما خیلی وقت‌ها می‌گفتیم ذات. پس یک مبدأ در نظر بگیرید، یک ذات. سؤال این است: آیا معتبر است؟ منظورم معلوم است. این دیگر در عبارت نیامده. در حمل مشتق آیا معتبر است مبدأ قائم بشود به ذات؟ آیا معتبر است مبدأ قائم باشد به ذات تا مشتق را حمل کنیم یا لازم نیست. اگر معتبر است، حد قیام چه قدر است؟

فکر نکنید این عنوان را آقایان از روی بیکاری آورده‌اند. قصه این است که بعضی‌ها دیده‌اند ما یک مشتقاتی داریم که حمل بر ذات می‌کنیم؛ ولی مبدأ آن مشتق قائم به آن ذات نیست. از عجایب روزگار. مثلاً شما در عربی می‌گویید مولم؛ کسی که درد ایجاد می‌کند. از آن طرف هم می‌گویید مولم. کسی دیگری را می‌زند. ضارب می‌شود مولم و مضروب می‌شود مولم. مولم و مولم از چه مشتق است؟ الم. الم به چه معنا است؟ درد. درد به مولم قائم هست؛ اما به مولم قائم نیست. اگر الم به معنای درد است کجای درد به مولم قائم است؟ حالا یک مثال دیگری هم زده‌اند: ضارب. مثلاً کتک به مضروب قائم است؛ نه به ضارب. ضارب ممکن است یک چوبی هم بزند. این مثال چه قدر دقیق است، ما آن را نفهمیدیم؛ ولی حالا در کفایه آمده‌است. یادتان هست که بار اول در ادبیات کجا با این سؤال‌گونه مواجه شدید؟ من خودم که آن‌جا مواجه شدم. سال اول یا دوم که ادبیات می‌خواندیم، می‌گفتند فاعل آنی است که فعل از او صادر می‌شود. الان هم از به شما بگویند، چه می‌گویید؟ فاعل یعنی کننده کار. بعد می‌گفتند مات زید، زید فاعل مات است. حالا این چطور صادر شده؟ چه صادر شده از زید؟ نشسته؛ یک دفعه قلبش می‌ایستد و می‌میرد. یک دفعه می‌گوییم مثلاً اکل زید؛ اما می‌گوییم مات زید. این چه فاعلی است؟ آن‌جا می‌گفتند صدور نیست؛ وقوع است. بعد باید یک طوری هم می‌گفتند که با مفعول فرق کند. چون وقوع را در کجا می‌گویند؟ در مفعول می‌گویند. می‌خواهم به شما بگویم این نکته‌ای که امروز داریم بحث می‌کنیم این نکته بی‌سابقه نیست.

حالا بیایید سراغ درس امروز. مات زید را رها کنید. این جا را بگیرید. بعضی ها دیده اند که ما مشتق داریم؛ ولی مبدأ به ذات قائم نیست. این جا یک بحث ادبی رخ داده که آیا معتبر است قیام مبدأ به ذات در وقتی می خواهیم یک مشتقی را حمل کنیم یا مبدأ قائم نیست؟ آقای آخوند می خواهند بگویند که معتبر است قیام. منتها حدش مختلف است. الان می گوئیم.

حالا یک بار دیگر تیر را نگاه کنید: در اعتبار یعنی در اثبات. البته تیر را که می خواهند بیاورند هیچ وقت تیر را قاطعانه نمی آورند. لذا من نگفتم در اثبات اعتبار. اثبات باید ذیل مطلب ثابت بشود یا رد بشود. ممکن است رد بشود. آقای آخوند البته می خواهد اثبات کند. در اعتبار (یعنی معتبر است) قیام مبدأ به ذات. به عبارت دیگر این خط قرمز است. باید مبدأ قائم باشد به ذات تا شما مشتق را از آن مبدأ بگیرید، حمل بر ذات کنی. بگویی زید ضارب، زید مولم، زید مانت (مرده). این بحث در اثبات اعتبار و حد آن، حد قیام [است]. البته ضمیر را می توانید به اعتبار هم بزنید. ضمیر را من خودم آوردم دیگر. خیلی لازم نیست معطل آن بشویم. و حد قیام بر فرض اعتبار. اگر گفتیم اعتبار نمی خواهد، ... بعضی ها گفته اند معتبر نیست و مثال به مولم زده اند. شما کجا درد را در مولم می بینید؟ درد را در مولم می بینید. حالا ایشان مثال ضارب هم زده که عرض کردم لازم نیست معطل آن بشویم.

آقای آخوند چه می فرمایند؟ ایشان می فرمایند واقعاً مبدأ باید قائم به ذات بشود تا آن مشتق را از این مبدأ بگیریم. نمی شود اصلاً قائم نباشد و ما یک مشتق از این مبدأ بگیریم و به ذات نسبت بدهیم که این ها هیچ ربطی به هم ندارند. مگر می شود؟ منتها باید قیام را به تعبیر آقای آخوند تلبس را و هیأت را توجه کنید. یادتان می آید می گفتیم تلبس همیشه به فعلیت نیست. تلبس گاهی به شأنیت است. این را قبلاً داشتیم. انحای تلبسات. گاهی تلبس به قوه و استعداد است؛ گاهی تلبس به ملکه و حرفه است. قیام مبدأ به ذات خط قرمز است؛ چانه ندارد؛ اما قیام داریم تا قیام. بعضی وقت ها قیام (عجیب است) به صرف انتزاع است. بعضی وقت ها قیام صدوری است؛ یعنی قیام مبدأ به ذات به نحو صدور است؛ مثل خوردن و آشامیدن و ... این ها صدور است. وقتی می گوئیم زید آکل یعنی صدر منه الاکل. غیر از این است؟ اکثر قیام ها قیام های صدوری است؛ اما بعضی وقت ها قیام حلولی است؛ یعنی حلول می کند؛ نه این که صدور باشد. به نظر شما زید مات را این جا خرج کنیم خوب است؟ این جا چیزی صادر نشد از زید. زید کاری نکرد. خوابید. بلند نشد دیگر. مرگ در خواب؛ اما چرا می گوئیم مات زید، چون زید مرگ در او حلول کرد. برخلاف بعضی اشیا که مثلاً نمرود یا مرگ پیدا نمی کنند؛ یا بعداً می میرند؛ حلولی. بعضی وقت ها وقوع علی است. این ها را بعداً مثال هایش را در برگه پیاده کنید. وقوع علی مثل چه؟ یعنی نسبت می دهیم از باب این که بر او واقع شده. اسم مفعول. در اسم مفعول وقتی می گوئیم زید مضروب، زید مقتول، یعنی زید کاری کرده؟ خیر. این جا وقع علی زید ضرب. چون زید بر او ضرب واقع شد، می گوئیم زید مضروب. بعضی وقت ها وقوع فی است. یک وقوع علی داریم، یک وقوع فی داریم. یک مثال بزنید. اسم مکان، اسم زمان. وقتی می گوئیم مشهد

مقدس مشهد الرضا است یا کربلا مقتل الحسین، یعنی این‌جا چیزی از کربلا صادر شد؟ چیزی بر کربلا واقع شد؟ نه. اما یک کاری در کربلا صادر شد؛ می‌شود وقوع فی. بعضی وقت‌ها (قدرت خدا را نگاه کنید و قدرت زبان.) اصلاً انتزاع است. انتزاع می‌کنیم؛ به قول آقای آخوند با وحدت مفهومی مبدأ با ذات؛ اما در عین حال مشتق را حمل می‌کنیم. می‌دانید می‌خواهید چه مثال بزنند؟ می‌خواهد برود سراغ خدای متعال. بالأخره آدم هر جا سراغ خدا را بگیرد خوب است. می‌فرماید که در خدای متعال ما انتزاع می‌کنیم از ذات خدا عالم، قادر. این‌جا قیام مبدأ به ذات چطوری است؟ ما یک مبدأ داریم: علم. یک مشتق داریم: عالم. یک ذات داریم: الله تبارک و تعالی. حالا قیام مبدأ (یعنی علم) به ذات خداوند قرار شد که این‌ها ذاتاً دو چیز نباشند. ما خدایی که می‌شناسیم خدایی نیست که العیاذ بالله مثل ما علمش زائد بر ذاتش باشد؛ اما می‌گوییم الله عالم. قرار هم شد که همان معنایی را از عالم اراده کنیم در خدای متعال که در غیر خدا اراده می‌کنیم؛ یعنی وقتی می‌گوییم الله عالم، وقتی شب قدر خدا را به هزار اسم می‌خوانیم لقلقه لسان که نیست. معنا اراده می‌کنیم. همین معنایی که در جاهای دیگر اراده می‌کنیم؛ متنها تفاوتی که علم مثل منی دارد با علم خداوند این است که در خداوند هیچ زائد بر ذات نیست. اصطلاحاً می‌گویند محمول بالضمیمه؛ یعنی از صمیم ذات می‌گیرند؛ برخلاف مثل ما که وقتی می‌گویند عالم، می‌شود محمول بالضمیمه و لذا یک موقعی ممکن است داریم و یک موقعی نداریم. کم می‌شود؛ زیاد می‌شود که این‌ها را یک اشاره هم کردیم؛ اما به هر صورت همه این‌ها هم مشتق است. دیگر آقایان ادامه‌اش را خودتان مطالعه کنید.

این‌جا ممکن است شما به آقای آخوند اشکال بگیرید. بگویید که آیا این‌ها را عرف هم می‌فهمد. مگر نباید در مشتق، در قیام مبدأ به ذات، عرف بفهمد؟ آیا این‌ها را عرف می‌فهمد یا این‌ها را شما نشسته‌اید درست کرده‌اید. مثلاً وقتی یک عامی دعای جوشن می‌خواهند این‌ها را متوجه می‌شود که شما دارید می‌گویید؟ انواع قیام؟ بعد در مورد خداوند قیام فرق می‌کند؟ حالا ملاصدرا دعای جوشن کبیر را بخواند شیء؛ اما دعای جوشن که فقط مال ملاصدرا نیست. خود قرآن، مگر در آن صفات الله تعالی نیامده؟ آیا این‌ها آمده فقط برای بوعلی سینا و ملاصدرا و قبلش هم با یک فاصله خیلی زیاد امام صادق و امام باقر علیهما السلام؟ یا این‌ها برای عرف هم هست؟ گویا یک نفر می‌گوید این‌ها که شما می‌گویید با عرف سازج (یعنی ساده) نمی‌سازد. این‌جا است که مرحوم آقای آخوند یک جوابی می‌دهد. به شما بگویم که جواب نصف خط بیشتر نیست؛ ولی اگر آشنا باشید در فقه و عرف، پنجاه صفحه پر کرده. می‌خواهم بگویم این بحث را گم نکنید. اگر قبلاً دیده‌اید، مخصوصاً در درس ما باشید این‌ها معمولاً پیش می‌آید و می‌گوییم. اگر احیاناً برای بار اول است فضلاً دارید می‌شنوید، خیلی بحث مهمی است و به این نیم‌خط کفایه اعتنا نکنید. این خودش یک پروژه است. باید درست مطالعه بشود.^۱

^۱. من روز شنبه در یکی از دانشگاه‌های کشور حضور داشتم. در جمعی دو سه داور بود و من حضور داشتم؛ از اساتید مشهور حوزه و دانشگاه. آن‌جا من که ناامید بودم. بیشتر ناامید شدم. قشنگ این‌طور می‌کند که ما «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» نداریم. ما آنی که داریم «کل ما حکم به الشرع حکم به العقل» است. یک طوری هم دست تکان می‌دهد و چیز می‌گوید مثل این که صاحب جواهر است یا محقق نایینی است. دقیقاً دارد عکس می‌گوید. من خیلی معذرت می‌خواهم. می‌خواستم بگویم؛ ولی خب زمینه نبود. بگویم مگر خواندن فقه و عقل حرام است؟ یک زمانی این بحث‌ها نبوده، پراکنده بوده، آدم می‌گوید جمع و جور کردن بحث‌های پراکنده سخت است؛ مثلاً شما بخواهید این بحث‌ها را از رسائل در بیاورید، واقعاً سخت است. قبول داریم. از کفایه در

صفحه ۲۴۸ را بیاورید: «و عدم اطلاع العرف علی مثل هذا التلبس من الامور الخفیة لایضر بصدقها علیه تعالی علی نحو الحقیقه». بله، ممکن است عوام نفهمند عالم که به خدا نسبت می‌دهیم با عالم که به امام صادق نسبت می‌دهیم فرق می‌کند. عوام این را نفهمند؛ اما این لطمه به الله عالم، الله قادر نمی‌زند. هم الله عالم حقیقت است، هم امام صادق عالم حقیقت است. اذا كان لها مفهوم؛ اگر برای این امور (یعنی عالم، قادر، عزیز، حکیم، خالق) مفهومی باشد که صادق باشد بر خدای متعال حقیقتاً ولو با کنکاش عقل، تأمل و تعمل (دو چیز می‌خواهد. هم فکر می‌خواهد هم دست‌کاری می‌خواهد). ... می‌گویید عرف که نمی‌فهمد. والعرف (این را دقت کنید. این شعار است. این همان پنجاه صفحه فقه و عرف است.) انما یکون مرجعا فی تعیین المفاهیم لا فی تطبیق المفاهیم بر مصادیق. می‌دانم برای بعضی‌هایتان تکراری است؛ چون بارها ما این را داشته‌ایم و می‌دانید که غیر از فقه و عرف که گفتیم پنجاه صفحه داریم، یک مقاله مستقلی هم نوشته‌ایم؛ یعنی اول مقاله‌اش را چاپ کردیم و بعد آوردیم در کتاب. حالا همان کتاب کافی است. خیلی‌هایتان کتاب را دارید.

در اجتهاد خیلی تأثیر دارد. این آقایان مراجع که می‌بینید و بزرگان قم و نجف، این‌ها خیلی وقت‌ها عرف را می‌برند در تطبیق مفاهیم بر مصادیق؛ در حالی که مبنایشان نیست. البته بعضی‌ها قبول دارند. بعضی‌ها می‌گویند عرف هم در تعیین مفاهیم (یعنی معنا کردن) هم در تطبیق مفاهیم بر مصادیق کاربرد دارد. مثلاً می‌گویند زکات گندم هشتصد و خرده‌ای است. گندم چیست؟ در روایت آمده گندم زکات دارد. می‌گویند بین عرف زمان شارع چه را می‌گویند گندم. مثلاً عدس را نمی‌گویند گندم؛ ولی گندم را می‌گویند گندم. این شد تعیین مفاهیم. بعد می‌گوییم حالا اگر به هشتصد کیلو رسید، نگاه می‌کند مثلاً می‌گوید بله. اصلاً می‌کشد. می‌گویند هشتصد کیلو گندم. درحالی که می‌دانید هشتصد کیلو، دو کیلو، سه کیلو شن و ماسه و این‌ها دارد. این می‌شود تطبیق مفاهیم بر مصادیق. آیا این‌جا درست یا نه؟ منتها ما با این‌که مبنایمان این است که تطبیق مفاهیم بر مصادیق درست نیست توسط عرف، اما این‌ها را قبول می‌کنیم. نمی‌گوییم برو گندم را شستشو بده یا مثلاً دو سه کیلو گندم بریز رویش تا بگویی حالا هشتصد کیلو شده؛ نه، گندم با شنش، با ماسه، با گلش (البته اگر عادی باشد). حالا چطور دیگر باید در آن پنجاه صفحه یک چیزی ما گفته باشیم دیگر. خیلی بحث قشنگی است و خیلی وقت‌ها مراجع ما وارد تطبیقات می‌شوند که نباید بشوند. و بعضی وقت‌ها اگر شدند توجیه دارد. دیگر ان‌شاءالله آن‌جا ببینید. اجمالاً این جمله قطعاً یک پایان‌نامه، یک رساله، یک کتاب می‌تواند باشد. ما چون بحثمان گذرا بوده پنجاه صفحه نوشته‌ایم؛ ولی جایی هم نخوانده‌ایم این را. شما از عرف مطالبی خوانده‌اید؛ اما درست؛ به طور نهادینه نه. ای کاش آقای شیخ این‌ها را آورده بود. حالا می‌دانستید چه قدر ما در این زمینه عالم داشتیم؛ ولی چون آن‌ها وارد نشده‌اند مگر غیررسمی، همین‌طور مانده.

بیاورید سخت است؛ چون پراکنده است؛ اما حالا یک بیچاره‌ای آمده این را یک کتاب کرده. چرا نمی‌خوانی؟ بعد هم دارد داوری می‌کند. این نکته است. مگر ما در مقابل داوری‌هایمان مسئول نیستیم؟ بعد می‌خواهی نمره دانشجو را ندهی. رد کنی. چیزی که اصلاً اطلاع نداری چون مثلاً شیخ انصاری به صورت نهادینه ندارند. لذا این بحث‌هایی که ما شما را تحریک می‌کنیم، حساس می‌کنیم، به خاطر همین چیزها است. چون من ارتباطاتم هم خیلی زیاد است با این‌ها می‌فهمم کجا آدم باید حواسش را جمع کند.

معلوم شد که قیام مبدأ به ذات لازم است؛ منتها نحوه‌های فرق می‌کند. توضیح دادیم. در مورد خداوند هم فهمیدیم. بحث اعتقادات مهم است. فهمیدیم که چطور ما عالم و قادر و عزیز و حکیم و خالق را به خدا نسبت بدهیم. آقای آخوند اصرار دارد بگوید هیچ فرقی با جای دیگر ندارد. بله فرق‌ها خارجی است، نه لفظی. همان‌طوری که می‌گوییم زید عالم، امام صادق علیه السلام عالم، می‌گوییم الله عالم؛ منتها آن‌جا عینیت ذات هست؛ در غیر خداوند عینیت ذات نیست.

من در این یکی دو دقیقه یک توصیه بکنم. در این یکی دو دقیقه ارزش ندارد بحث بعدی را وارد شویم. در مورد بحث بعدی‌ها بعضی‌ها گفته‌اند آقای آخوند چه‌تان شده؟ تکرار کرده‌اید بحث را؟ حالا ای کاش تکرار کرده بودید. ضد و نقیض است. من هم در برگه نیاورده‌ام این را؛ اما فردا عرض می‌کنم.

یک نکته‌ای می‌خواهید اسم آن را بگذارید اخلاقی، موعظه یا معرفتی. انسان وقتی که وارد یک ساحت‌هایی می‌شود که خیلی بلند است باید یک مقدار احتیاط کند. از کلاس ما این را ببرید بیرون. آدم احتیاط بکند. مثلاً در همین بحث امروزمان، حمل صفات بر خدا، می‌گوییم الله عالم، قادر، حکیم، عزیز، همین معنای خودمانی را هم اراده می‌کنیم. اشکال ندارد. بالأخره ما می‌خواهیم دعا بخوانیم؛ قرآن بخوانیم. قرآن هم که به زبان ما آمده؛ ولی کنه این‌ها چیست، بهتر است بگوییم نمی‌دانیم. لذا من در نقول نوشته‌ام آقای آخوند فرمودند؛ ولی ما هرچه به خدا نسبت می‌دهیم در حد فهم خودمان است. هرچه او هست همان. شیخ استاد ما آقای وحید سلمه الله یک زمانی دو نفری خدمت ایشان بودیم و کسی نبود. ایشان فرمودند که من رفتم تهران؛ دیدم که آقای شیخ محمدتقی آملی عالم بزرگ تهران هم فیلسوف و هم فقیه، کتاب‌ها را دور خودش چیده و شلوغ کرده و دارد راجع به معاد و کیفیت معاد تحقیق می‌کند. می‌دانید بحث‌هایی است دیگر. معاد روحانی است؟ معاد جسمانی است؟ معاد جسدانی است؟ این دو با هم فرق می‌کند. بعضی‌ها یکی‌اش می‌کنند. خب ملاصدرا و سبزواری هم ... البته من نتوانستم به قراری رسیده باشد ببینم ملاصدرا را؛ ولی کلمات مختلفی دارد. ملاصدرا است دیگر. آن زمان هم که ما خیلی حال داشتیم در بحث‌های فلسفه من این‌ها را جمع می‌کردم. شیخ استاد ما می‌فرمود که به آقای شیخ محمدتقی گفتم که شما هرچه می‌نویسی بنویس، ولی این آیه را چه کار می‌کنی؟ که این آیه هست که من یحیی العظام و هی رمیم. بعد آن استخوان را آورد؛ فشار دادم پودرش کرد. گفت این استخوان را که زنده می‌کند؟ بعد خداوند می‌فرماید قل یحییها. این «ها» به چه بر می‌گردد؟ خدایی که تو را از یک پانصد میلیونیم یک قطره آب آفرید. من و شما دیگر این طوری است. آقایان می‌گویند در زیست که در هر مقاربتی از مرد حدود پانصد میلیون موجود زنده می‌آید بیرون که یکی‌اش جذب رحم می‌شود و می‌شود یک قلو؛ دوتایش بشود می‌شود دو قلو. یک پانصد میلیونیم تو را آفرید، باز هم می‌تواند زنده‌ات کند. فرمودند این را چه می‌گویید؟ این ظهور دارد در جسدانی دیگر. البته ملاصدرا که این را دارد بعضی آیات دیگر هم می‌آورد. ایشان می‌فرمودند که آقای شیخ محمدتقی بلند شد و رفت و وضو گرفت؛ آمد قلم دست گرفت. گفت من شیخ محمدتقی آملی در این ساعت که فلان روز است این‌ها را می‌نویسم؛ ولی معتقدم به آن‌چه که خداوند نازل فرموده. اگر همین‌ها است فبها و نعم ... ؛ اگر نیست آن اعتقاد را دارم. بعد به من فرمودند ببین در کتابش هست یا نیست. من پیدا کردم. رفتم در کتاب ایشان در در الفوائد دیدم دارد. من محمدتقی آملی ... حواسمان باشد در مسائل این طوری اگر آدم کار بکند خیلی ارزشمند است.

الحمد لله رب العالمین.